

مندرجات «ضد شیعی» سیاستنامه

از آن خواجه نظام الملک نیست!

(قسمت اول)

ابو علی حسن بن علی بن اسحاق طوسی معروف به خواجه نظام الملک (۴۰۸-۴۸۵ق) وزیر مشهور آل بارسلان و ملک‌شاه سلجوقی، از حیث سعه‌ی قلمرو حکومت (رود جیحون تا انطاکیه)، طول دوران وزارت (حدود ۳۰ سال) و حسن تدبیر در اداره‌ی امپراتوری عظیم سلجوقی، بزرگترین وزیر ایران اسلامی در طول چهارده قرن اخیر تاریخ این سرزمین است. در حق وی نوشته‌اند:

«خواجه‌ی جهان به استحقاق داشت و تا جهان بود، در دین اسلام مثل او وزیری نیاید».^۱

صلابت و قاطعیت در برخورد با دشمن تیز چنگ^۲، همنشینی با علما و اهل دل و خضوع نسبت

۱. تجارب السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات به اهتمام امیر سید حسن روضاتی (نشر نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۴۰۲ق/۱۳۶۱ش) ص ۲۳۲.

۲. طبقات الشافعیة الکبری، تاج الدین سُبکی، تحقیق محمود محمد طناخی و عبدالفتاح محمد حُلُو (دار احیاء الکتب العربیة، قاهره) ۴/۳۱۰ و ۳۱۲.

جنگ پیروزمندانه‌ی خواجه - همراه آل بارسلان - با امپراتور روم (ارمانوس) در ملازگرد از فتوحات مهم ارتش اسلام در تاریخ است که راه را بر پیشرفتهای وسیع بعدی مسلمانان در شامات و آسیای صغیر و قفقاز گشود. به نوشته‌ی سی. ای. باسورث: نبرد قطعی که در ملازگرد در گرفت اولین جنگ بزرگی بود که ترکان [سلجوقی] تا آن زمان با سپاه بیزانس کرده بودند. تاریخ ایران کمبریج؛ از آمدن سلجوقیان تا فرو پاشی دولت ایلخانان، ج ۵، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۶ش، ص ۶۸. در مورد این جنگ و پیامدهای آن ر. ک: همان، صص ۶۷-۷۲.

به آنان^۳، تأسیس مساجد و بیمارستانهای بسیار و نیز مدارس علمی متعدد (نظامیه) در شهرهای مختلف ایران و عراق و برقراری حقوق مستمر برای طلاب و اساتید علوم دینی^۴، اهتمام به فراگیری و حفظ حدیث از علمای شیعه و سنی^۵، حلم و پختگی در تأدیب خاطیان^۶، رعایت احکام و شعایر اسلامی^۷، پرهیز از دخالت دادن سیاست در آشوبها و درگیریهای پیروان مذاهب اسلامی^۸، دیدگاه وسیع و باز سیاسی در اداره‌ی کشور پهناور سلجوقی، و بالاخره تلاش جهت بسط دامنه‌ی عدل و داد در جامعه و جلوگیری از ظلم ارباب دیوان به مردم^۹ برای پیشگیری از نارضایتیها و آشوبهای خونین اجتماعی، از نکات مثبتی است که تاریخ در پرونده‌ی خواجه‌ی طوسی ضبط کرده است.

۳. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ابو الفرج ابن جوزی، دراسة و تحقیق: محمد عبدالقادر عطا (دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۲ق) ۳۰۳-۳۰۴؛ طبقات الشافعیة الکبری، همان ۳۱۰/۴؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق: دکتر احسان عباس (دار صادر، بیروت، بی تا) ۱۲۹/۲؛ الکامل، ابن اثیر (دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ق) ۲۰۸/۱۰؛ تاریخ الإسلام، شمس الدین محمد ذہبی، تحقیق دکتر عمر عبدالسلام تدمری (دار الکتب العربی، بیروت ۱۴۱۴ق) جلد حوادث و وفيات ۴۸۱-۴۹۰، صص ۱۴۲-۱۴۳؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا) ۳۷۴/۲؛ تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی: خلیل شحاده (ج ۲)، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۸ق) ۱۵/۵؛ تجارب السلف، همان، صص ۲۳۲-۲۳۳؛ دستور الوزراء، غیاث الدین خوند میر، تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی (ج ۲)، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۵۵ش) ص ۱۵۳.
۴. المنتظم ...، همان، ۳۰۴/۱۶؛ طبقات الشافعیة الکبری، همان، ۳۰۹/۴ و ۳۱۳-۳۱۴ و ۳۱۹؛ وفيات الاعیان، همان، ۱۲۹/۲؛ الکامل، همان، ۲۰۸/۱۰؛ تاریخ الإسلام، همان، ص ۱۴۳؛ شذرات الذهب، همان، ۳۷۴/۲؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۵/۵؛ تاریخ ابن الوردي، زین الدین عمر بن مظفر مشهور به ابن وردی (المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۸۹ق) ۸/۲؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه‌ی علی جواهر الکلام (ج ۵)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶ش) صص ۶۲۶-۶۲۸.
۵. در مورد اهتمام خواجه به حفظ و نقل حدیث، و مشایخ و منقولات حدیثی او، ر. ک: وفيات الاعیان، همان، ۱۲۹/۲؛ طبقات الشافعیة الکبری، همان ۳۱۸/۴ و ۳۲۲ و ۳۲۷-۳۲۸؛ الکامل، همان، ۲۰۸/۱۰؛ نقض، عبدالجلیل قزوینی، تصحیح محدث ارموی (انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸ش) ص ۱۴۵.
۶. در این باره، داستان برخورد خواجه با ابو الزکریا، خازن میخواره و تردمان کتابخانه‌ی نظامیه‌ی بغداد، خواندنی است (تجارب السلف، همان، ص ۲۳۶؛ دستور الوزراء، همان، صص ۱۶۱-۱۶۲). شبکی نیز داستان عجیبی از حلم خواجه نقل کرده است (طبقات الشافعیة الکبری، همان، ۳۱۵/۴).
۷. کان من اخلاقه انه ما جلس قط إلا علی وضوء، ولا توضأ إلا و تنفل، و یقره القرآن و لا یتلوه مستنداً اعظاماً له و یتصحب المصحف معه أينما توجه، وإذا أذن المؤذن أمسک عن کل شغل هو فیه، و اجابه، و یصوم يوم الإثنين والخمیس (طبقات الشافعیة الکبری، همان، ۳۱۳/۴. و نیز ر. ک: المنتظم ...، همان، ۳۰۴/۱۶؛ وفيات الاعیان، همان، ۱۲۹/۲؛ الکامل، همان، ۲۰۸/۱۰-۲۰۹؛ تجارب السلف، همان، ص ۲۳۳).
۸. در این باره، در صفحات آینده و نیز شماره‌های آتی این مقاله اشاراتی خواهیم داشت.
۹. ر. ک: محاسن اصفهان، مفضل بن سعد مافروخی اصفهانی، ترجمه‌ی حسین بن محمد آوی، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی (شرکت سهامی چاپ، تهران ۱۳۲۸ش) صص ۱۴۰-۱۴۲.

خواجه نسبت به علمای وارسته‌ی عصر خویش خاضع بود و تذکرات و انتقادات صریح آنان را به گوش قبول می‌شنید^{۱۰} ولی در برابر ارباب قدرت نظیر مخدومش ملکشاه و ارکان دولت سلجوقی، مناعت و مهابتی شگفت از خود نشان می‌داد و در این زمینه، پیغام تندش به ملکشاه در اواخر عمر (که «تاج» تو به «دستار» وزرات من بسته است) گواه این مناعت است.^{۱۱}

او نیز همچون همشهریانش - شیخ طوسی و فردوسی و آخوان غزالی - مردی بود به قواری تمدن عظیم اسلامی در اوج شکوه و شکوفایی آن (قرن چهارم و پنجم هجری)؛ و اگر آن دیگران در عرصه‌ی «علم و فرهنگ» یگه تاز میدان بودند، خواجه نظام الملک در عرصه‌ی «سیاست» نابغه‌ای شگرف می‌نمود. با این همه، پیداست که وی هرگز معصوم نبود و خاصه، صلاح اندیشیهای سیاسی یا اجبار شرایط اجتماعی و تاریخی، گاه او را به انجام برخی امور ناخوشایند (همچون عزل و قتل مخالفان) وادار می‌داشت، که کارنامه‌ی شاهان و وزیران نوعاً از آن خالی نیست و در مورد خواجه، سهم آشکار و نهان مخدومان وی (آلب ارسلان و ملکشاه) را نیز ناپستی در بستر سازی و زمینه‌چینی این گونه امور نادیده گرفت.

خواجه - چنان‌که گفتیم - طبعی بلند و دیدی وسیع و جهانی داشت و اقدام تاریخی وی دایر بر حواله‌ی اجرت ملاحان جیحون به خراج انطاکیه! گویای همین امر است.^{۱۲} به گفته‌ی یک شاهد عینی: «گاهی هزار دینار برای یکی از سپاهیان حقوق تعیین می‌کرد و نصف این مقرری را به شهری از شهرهای روم حواله می‌داد و نیم دیگر آن را به دورترین نقاط خراسان. صاحب حواله [هم] چون از وصول مقرری مطمئن بود و می‌دانست نوشته‌ای که امضای وزیر را دارد قابل نکول نیست خوشحال و راضی بود».^{۱۳}

۱۰. در این باره، ماجرای شیخ ابواسحاق شیرازی و اطلاق «خیر الظلمة» به خواجه از سوی وی، شنیدنی است (دستورالوزراء، همان، صص ۱۶۷-۱۶۸). همچنین مطالعه‌ی مآخذ زیر سودمند است: المنتظم...، همان، ۳۰۳/۱۶؛ الکامل، همان، ۲۰۹/۱۰؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، همان، ص ۱۴۵.

۱۱. برای ماجرای تاج و دستار، ر.ک: المنتظم...، همان، ۳۰۵/۱۶؛ اخبار الدولة السلجوقية، صدرالدین بن علی حسینی، تصحیح محمد اقبال (منشورات دار آفاق الجدیدة، بیروت ۱۴۰۴ق) ص ۶۹؛ راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، ابن سلیمان راوندی، تصحیح محمد اقبال، حواشی و فهرس و تصحیحات لازم: مجتبی مینوی (کتابفروشی تأیید اصفهان، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، دی ۱۳۳۳ش) صص ۷۲-۷۳؛ مجمع الأنساب، محمد بن علی شیانکاره‌ای، تصحیح میرهاشم محدث (مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳ش) ص ۱۳۴.

۱۲. المنتظم...، همان، ۳۰۴/۱۶؛ اخبار الدولة السلجوقية، همان، ص ۷۰؛ راحة الصدور، همان، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ مجمع الأنساب، همان، ص ۱۰۳؛ دستور الوزراء، همان، ص ۱۵۶.

۱۳. تاریخ سلسله‌ی سلجوقی (ترجمه‌ی زبدة النصرة ونخبة العصرة)، فتح بن علی بُرداری اصفهانی، ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۶ش) ص ۶۷.

آری، خواجه دیدی بلند و در خور حکومت بر یک امپراتوری عظیم داشت و مهم این است که به ملزومات این امر نیز پای بند بود و مشی و مرام سیاسی - اجتماعی خویش را بر همین اساس تنظیم کرده بود.

می دانیم که در آن روزگار - همچون امروز - مسلمانان به فرقه ها و مذاهب گوناگون تقسیم می شدند که هر یک نیز در منطقه یا مناطق خاصی اکثریت جامعه را تشکیل می دادند و احیاناً حکومت آن دیار را از دیرباز در اختیار داشتند. فی المثل مردم بغداد - به استثنای محله ی کرخ - غالباً پیرو مذهب حنبلی بودند و بیشترین ی مردم قم و کاشان و سبزوار از شیعیان اثنی عشری تشکیل می شدند. گذشته از مسلمانان، جمعی قابل توجه از اقلیتهای دینی (مسیحیت، صابیان، مجوس و یهود) نیز در حوزه ی حکومت اسلامی (یا بهتر بگوییم: مسلمین) می زیستند و بعضاً در دوایر دولتی دارای پست و مسئولیت بودند یا از جرگه ی علما و مدرّسان رسمی به شمار می آمدند که وظیفه و مستمری داشتند.^{۱۴} از سوی دیگر، قلمرو وسیع سلجوقی که تنها بخشی از آن، ایران کنونی را شامل می شد، عرصه ی زیست ملل و اقوام گوناگون (ترک و فارس و عرب و ...) بود که تحت پرچم اسلام گرد آمده بودند، و اداره ی چنین سرزمین وسیعی متشکل از نژادها و مذاهب گوناگون، طبعاً با دیدی تنگ نظرانه و بر پایه ی تحمیل سلطه ی خشک یک نژاد (مثلاً ترکان ماوراء النهر) یا مذهب خاص (مثلاً مذهب حنفی) بر کلی اتباع امپراتوری، سازش نداشت، بلکه سعی صدر ویژه و دید وسیع و بلندی را می طلبید که در عین تقید به اصول اسلامی و حفظ اقتدار دولت مرکزی، با نگاهی پدرانه و سرشار از عدل و رأفت، به اتباع بی شمار امپراتوری بنگرد و «در چارچوب احکام و مقررات اسلامی» برای تمامی شهروندان «دارالاسلام» حق حیات و رفاه قایل باشد. و آن گونه که از خلال تواریخ بر می آید، خواجه ی طوسی چنین بود.

شرف الدین انوشیروان بن خالد کاشانی - وزیر و مورخ «شیعه» ی عصر سلجوقی که خود از برکشیدگان و پرورش یافتگان دستگاه خواجه است - فتوحات پیاپی ملکشاه در خاورمیانه را ناشی از حضور خواجه در دستگاه وی می داند و می نویسد: «وزارت نظام الملك، زیور دولت و خوشحالی

۱۴. توجه شود که دولت اسلامی آن روز - که حتی از امپراتوری روم خراج می ستاند - نسبت به این گونه افراد احساس خطر و ضعف نمی کرد و اینان نیز شأن و شخصیتی فراتر از «ستون پنجم استعمار غرب» داشتند؛ لاجرم در سایه ی عدل و رأفت حکومت اسلامی می زیستند و به سهم خود در بنای این تمدن، شریک و ساعی بودند.

لوتیس شیخو، نویسنده و کشیش نامدار یسوعی لبنان (م ۱۳۴۶ ق) در کتابش «وزراء النصرانیة و کتابه فی الإسلام» نام و مشخصات دهها تن از اعراب مسیحی را که از آغاز ظهور اسلام تا سال ۹۲۵ ق در دولتهای اسلامی به دبیری و وزارت رسیده اند گرد آورده است و شاگرد وی، کامل هُشیمه، به این طومار، اسامی ۲۴۱ تن دیگر از دولتمردان مسیحی شاغل در دستگاه مسلمانان را افزوده و با کتاب استادش یکجا به چاپ رسانده است.

وی و آرایش کشور بود. مثل این که خداوند او را مظهر جلال فرمانروایی خلق کرده بود ... پادشاه عرب، مسلم بن قریش، در رکاب نظام الملك پیاده رفت و شمشیر او را بوسید. پادشاهان و امیران کشورهای اطراف، شانه‌ی نظام الملك را از روی احترام بوسه می‌زدند و به پوشیدن خلعت‌های او افتخار می‌کردند. اینان یاران نظام الملك در مقابل دشمنان و هنگام لشکرکشیها محسوب می‌شدند. در مسند وزارت سی سال جایگزین بود.^{۱۵}

به نوشته‌ی همو:

نظام الملك در هر کس به هر مقدار دانش و خرد می‌دید به همان نسبت به وی مقام و مرتبه می‌داد. اگر در شهری کسی را می‌یافت که در دانش سرآمد شده برای او مدرسه بنا می‌کرد و موقوفاتی برای مدرسه قرار می‌داد. در مدرسه کتابخانه تأسیس می‌کرد ...

در وزارت نظام الملك نویسندگان زبردست تربیت شدند و به منصب و مقام رسیدند. درگاه وزیر همواره محل اجتماع دانشمندان و پناهگاه آنان بود. نظام الملك خود خبره و بینا بود. از احوال دانشمندان جويا می‌شد و از کار و دانش و سوابق هر يك می‌پرسید. در هر کس که شایستگی حکمرانی می‌دید او را به حکومت می‌گماشت. هر کس را شایسته‌ی مقام بالاتر حس می‌کرد او را به درجه‌ای والا ترفیع می‌داد. اگر استعداد تدریس و تعلیم، در دانشمندی می‌دید او را در کار معاش بی‌نیاز می‌کرد و حوایج او را رفع می‌نمود و برایش شهریه برقرار می‌ساخت تا مردم از دانش او بهره‌برگیرند. گاهی چنین دانشمندی را به شهری که از زیور فضل برهنه بود روانه می‌کرد تا حق را پایدار و باطل را نابود کند ...^{۱۶}

۱۵. تاریخ سلسله‌ی سلجوقی، همان، ص ۶۴.

۱۶. همان: ص ۶۶. نیز به نوشته‌ی شرف‌الدین کاشانی:

تا زمان خواجه، درآمد ارتش از طریق مالیات و محصولات تأمین می‌شد که از شهرهای مختلف وصول می‌گشت، و چون این شهرها - چنان که باید - آباد نبود مالیات و محصول کافی به خزانه‌ی دولت واریز نمی‌شد و دولت در تأمین بودجه‌ی ارتش با مشکل مواجه بود. خواجه، شهرهای مزبور را به عنوان تیول میان سپاهیان تقسیم کرد که از محصول آنها مخارج خویش را تأمین کنند و این امر سبب شد که آنان - با انگیزه‌ای قوی - به آبادی شهرها همت گمارند و در کمترین مدت آنها را آباد سازند (همان: ص ۶۷). و نیز ر. ک: طبقات الشافعیة الکبری، همان، ۳۱۷/۴.

نیز به نوشته‌ی شرف‌الدین: خواجه نظام الملك «دست درازی خویشاوندان سلطان را، که به اتکای بستگی به سلطان به مردم ستم می‌کردند، موقوف ساخت و از تجاوزشان جلوگیری نمود. در اموال وقف و مصالح عامه، مردم مورد اعتماد را می‌گماشت و در کار آنان سختگیری می‌کرد. آنان را از گناه ترسانده و به پاداش ترغیب می‌کرد. نمی‌گذاشت نادرستان اموال اوقاف را به غارت ببرند. پادشاهان اطراف و امیران کشورها را موظف کرد که، به ازای مصونیت از تعرض، به خزانه‌ی سلطان مالیات و خراج بفرستند. قرار داده بود که پادشاهان و امیران به درگاه سلطان

خواجه از یکسو بر شکوه قدرت مرکزی و حفظ کیان امپراتوری تأکید داشت و لذا با پیشنهاد «سوداگرانه»ی برخی کسان مبنی بر کاهش نفرات ارتش سلجوقی (از ۴۰۰ هزار تن به ۷۰ هزار تن) به شدت مخالفت کرده و به شاه گوشزد می نمود که، اگر تعداد سربازان از این هم بیشتر بود، دولت، قلمرو وسیعتری را در اختیار داشت و به همین میزان، درآمد آن از باج و خراج شهرها نیز بیشتر می شد.^{۱۷} از سوی دیگر می کوشید از ظلم شاهزادگان و عمال دولت و دربار به مردم جلوگیری کند، در عرصه‌ی مدیریت کشور به شایستگان میدان دهد^{۱۸} و با اتخاذ سیاستی پخته و مُشفقانه مبنی بر احترام به افکار و احساسات عمومی، عدم جانبداری از یک مذهب اسلامی خاص در کشمکشهای اجتماعی، و حتی به کارگیری (حسابشده‌ی) عناصری از اقلیتهای دینی در پستهای دولتی، می کوشید نظر مثبت ساکنان امپراتوری را - از هر فرقه و نژاد - به حکومت مرکزی جلب کند و مانع وقوع و گسترش ناراضیها و آشوبها - که کیان امپراتوری را به مخاطره می افکند - شود.

ازین روی - با آن که خود به عنوان یک فرد شناسایی شناخته می شد - در نخستین سفرش همراه ملکشاه به عراق (۴۷۹ق) از قبور پیشوایان مذهب حنبلی و حنفی در بغداد و نیز مراقد مطهر بزرگان شیعه در نجف و کوفه و کربلا دیدار کرد و به آبادی نجف همت گماشت.^{۱۹} همچنین یک شریف علوی را به سمت مدرّسی نظامیه‌ی بغداد برگزید.^{۲۰} نیز زمانی که در سالهای ۴۶۹ - ۴۷۰ بین

⇒

آیند و رسوم دربار را رعایت کنند و هنگام نیاز، با سپاهشان سلطان را مدد رسانند... پس از آن که خزینه‌ها و سپاههای زیاد فراهم آورد برای دانشمندان و شایستگان، حقوقی معین کرد که بی وقفه پرداخت می شد. حتی مقرّر داشت که فرزندان آنان نیز پس از مرگ پدر از بخشش سلطان بهره‌مند باشد و روزگار به رفاه بگذرانند» (همان: صص ۶۷-۶۸).
۱۷. آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمد قزوینی (دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت ۱۴۰۴ق) ص ۴۱۲؛ جغرافیای تاریخی خراسان و تاریخ حافظ ابرو، شهاب الدین عبد الله خوانسی (حافظ ابرو)، تصحیح و تعلیق دکتر غلامرضا ورهرام (انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۰ش) صص ۵۵-۵۶.

مأخذ نقل هر دو کتاب، سیاستنامه منسوب به خواجه نظام الملک است. ر.ک: سیر الملوك (سیاستنامه) تصحیح هیوبرت دارک (ج ۳، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۵) صص ۲۲۳-۲۲۴.
البته راوندی در راحة الصدور، تعداد ملازمین رکاب ملکشاه را ۴۶ هزار تن می داند که ممکن است ناظر به بخشی از کلّ ارتش سلجوقی در عصر ملکشاه باشد و بنابراین منافاتی با ارقام یاد شده در سیر الملوك نداشته باشد.
۱۸. تاریخ سلسله‌ی سلجوقی، همان، صص ۶۶-۶۸.

۱۹. المنتظم...، همان، ۱۶/۲۵۹ و ۲۶۷؛ تاریخ الإسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن (مکتبة النهضة المصرية، قاهره ۱۹۶۷) ۲۸/۴.

۲۰. البداية والنهاية، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و... (ج ۳، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷ق) ۱۲/۱۴۰؛ الأنباء فی تاریخ الخلفاء، محمد بن علی بن محمد بن عمران، به اهتمام تقی بینش (دفتر نشر کتاب مشهد، ۱۳۶۳ش) ص ۱۶۹؛ الکامل، همان، ۱۰/۱۸۱.

شافعیان بغداد با حنبلیان آن شهر نزاعی شدید درگرفت و شافعیان از وی خواستند از قدرت حکومت برای سرکوب حنبلیان بهره جوید، از این کار سرباز زد و گفت: عدالت و نیز مصلحت امت، به ما اجازه‌ی جانبداری از يك مذهب خاص را نمی‌دهد و به آنان توصیه کرد این گونه بلواها را با تدبیر و پختگی فرو نشانند و از خشونت پرهیزند.^{۲۱} روابط وی با شیعیان نیز - به گواه تاریخ - برادرانه و مسالمت آمیز بود: با علمای آنان نشست و برخاست داشت و از ایشان سماع حدیث می‌کرد و حتی از بزرگان این طایفه دختر می‌گرفت و به آنان دختر می‌داد.^{۲۲} بی‌جهت نیست که چون در سال ۴۸۵ به ضرب دشمنی یکی از تروریست‌ها از پای درآمد، تنها جماعت شافعیان بر وی اندوهگین نشدند، بلکه دیگر فرق اسلامی - از جمله شیعیان - نیز دریغ‌گویی مرگ وی شدند.^{۲۳} از این مقوله، در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

پیش از صدارت خواجه، در زمان عمیدالملک کُندری (وزیر حنفی مذهب طغرل بك سلجوقی) حنفیان در خراسان آنچنان فضا را بر شافعیان تنگ ساختند که پیشوایان شافعی از ترس جان مخفی شدند و یا همچون امام الحرمین ترك وطن گفتند.^{۲۴} پس از مرگ خواجه نیز در عصر جانشینان ملک‌شاه (محمد و مسعود سلجوقی) حنفیان در مناطق مختلف به جان شافعیان افتادند و به آزار شدید آنان پرداختند. چندان که برخی از شافعیان، ناگزیر شدند به مذهب حنفی درآیند.^{۲۵} در چنان روزگاری، خودداری خواجه از اعمال قدرت سیاسی بر ضد حنابله‌ی بغداد، واقعاً اقدامی پخته و مدبرانه بود.

به راستی، وقتی که انسان این پختگی و متانت را می‌بیند و آن را با کشتارهای بعدی - به ویژه کشتاری که وهابیان و ناصبیان، امروزه در کشور پاکستان و افغانستان از هموطنان شیعی خود به راه انداخته‌اند - مقایسه می‌کند، رمز انحطاط مسلمانان و سبلی خوردن آنان از دشمنان اسلام را در می‌یابد و می‌فهمد که چرا و به چه دلیل، مسلمانان آن شکوه و اقتدار دیرین را باخته و این گونه در

۲۱. المنتظم ...، همان، ۱۶/ ۱۹۰-۱۹۱، پاسخ نظام الملک به نامه‌ی ابو اسحاق شیرازی (مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد از سوی خواجه، و پیشوای شافعیان).

۲۲. ر.ک: نقض، عبدالجلیل قزوینی، همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۴-۱۴۵ و ۲۲۴ و ۲۶۱ و ۳۹۹. تفصیل اظهارات قزوینی بعداً خواهد آمد.

۲۳. تعلیقات نقض، محدث ارموی (انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸ ش) ۱/ ۲۸۷، شعر سید عزیز بن هبة الله بیهقی در سوگ خواجه.

۲۴. طبقات الشافعية الکبری، همان، ۳/ ۳۸۹-۳۹۳ و ۴/ ۲۰۹-۲۱۰ و ۵/ ۱۷۰؛ وفيات الاعیان، همان، ۳/ ۱۶۸ و ۵/ ۱۳۸-۱۳۹؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد محبی الدین عبدالحمید (ج ۳)، مطبعة المدنی، قاهره ۱۳۸۳ ق) ص ۴۲۰.

۲۵. تاریخ سلسله‌ی سلجوقی، همان، ص ۲۳۰؛ مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، دکتر نورالله کسائی (انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش) صص ۱۵-۱۶.

برابر استعمار و صهیونیسم به خواری و ذلت افتاده‌اند. آری، آن «فکرهای بلند» که جای خود را به این «مغزهای کوچک» داد، تمدن اسلامی نیز از اوج به حضيض افتاد. بی‌جهت نیست که پیامبر ﷺ می‌فرمود: لَسْتُ أَخَافُ عَلَى أُمْتِي الْفَقْرَ، بَلْ أَخَافُ عَلَيْهِمْ سُوءَ التَّذْيِيرِ! بگذریم که درد و سخن بسیار است ...

خواجه، البته، در دستگاه ملک‌شاه رقیبان تیز چنگی داشت و حتی پاره‌ای از موزخان شاه و ملکه را در قتل وی دخیل شمرده‌اند (که البته، از نظر ما، جای بحث دارد)، مع‌الوصف اعتبار خواجه در دستگاه سلجوقیان چنان بود که پس از مرگ وی فرزندان و برادرزادگانش سال‌های سال عهده‌دار منصب وزارت بودند و شاعر خطاب به یکی از آنان می‌سرود:

یا وزیر بن وزیر بن وزیر نَسَقًا كَالذِّرِّ فَيُ نَظْمُ النُّحُورِ
كُلُّكُمْ بَيْنَ أَمِيرٍ وَ زَیْرِ رَبِّ دِیَسْوَانٍ وَ ثَغْرِی وَ سَرِیرِ^{۲۶}

و صیت و صوتِ خدمات او تا آنجا طنین انداز بود که دهها سال پس از مرگ وی، سلطان مقتدری چون سنجر بن ملک‌شاه در فرمانِ واگذاری ریاست نظامیه‌ی نیشابور به خواجه محی‌الدین محمد بن یحیی (بزرگ علمای شافعی خراسان) از خواجه چنین یاد می‌کرد:

چون ایزد - سبحانه و تعالی - بنده [ای] را سعادت ابدی کرامت خواهد کردن و در دنیا و عقیق منزلت اختیار و ایرار ارزانی داشتن، او را بر اِعلاءِ معالمِ شریعت حریص گرداند و توفیق تشدید ابنیه‌ی عالیّه، و تمهید اساس معاهدات خیرات تربیت و اصطناع اثمیه‌ی دین [= پرورش علما] دهد، چنان که خواجه‌ی شهید نظام الملک را - تَعَمَّدهُ الله بغفرانه - داد. و در جوهر مطهر و سینه‌ی پاک او حرصی نهاد بر تقدیم آنچه از برکات آن ملک عالم در قبضه‌ی اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان او گشتند و ... شاکر عدل و انصاف او شدند و رایات ملت اسلام از رأی صائب او نصرت یافت و آفتاب جاه و حشمت او بر کافه‌ی خلاق مشرق و مغرب تافت ... ربع مسکون، به آثار و ابنیه‌ی نظام الملکی آراسته است و هیچ شهر از شهرهای اسلام از آن حِلِّیت و زینت عاطل و خالی نماندست.^{۲۷}

نفوذ و خوشنامی يك شخصیت در تاریخ، با همه‌ی خوبیهایش، این عیب را دارد که اشخاص و

۲۶. تاریخ بیهق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار و مقدمه‌ی علامه محمد قزوینی (ج ۳)، کتابفروشی فروغی، تهران (۱۳۶۱ ش) ص ۷۴. تواریخ مربوط به سلسله‌ی سلجوقی نظیر راحة الصدور راوندی و تاریخ سلسله‌ی سلجوقی بُنداری، ذیل شرح حال شاهان این سلسله، به وزارت فرزندان و بستگان خواجه تفصیلاً اشاره کرده‌اند.

۲۷. برای مطالعه‌ی کلّ فرمان سنجر ر. ک: مجله‌ی یادگار، سال ۱، ش ۶، بهمن ۱۳۲۳ ش، صص ۴۱-۴۳.

گروههای مختلف، هر يك «از ظنّ خود، یار وی می‌شوند» و افکار و آرمانهای خویش را در آینه‌ی وجود او جستجو می‌کنند و می‌کشند وی را از جرگه‌ی خویش به شمار آورند. به ویژه قصّه پردازان و تحریفگران، خاموش نمی‌نشینند و به انگیزه‌ی «واریز کردن» محبوبیت شخصیت مزبور به حساب «تبلیغ» از آیین خویش، مطالبی را به وی نسبت می‌دهند که واقعیت ندارد. خواجه نیز از این قاعده مستثنا نبوده و آثاری به وی نسبت داده شده که غالباً مشکوک است. همچون «وصیتنامه» و آن «افسانه‌ی سه یار دبستانی» (خواجه نظام الملک، عمر خیام و حسن صَبّاح) که محققان، به درستی، در صحت و اعتبار تاریخی آن تردید کرده‌اند.

علامه محمد قزوینی، که دقت نظر وی شهره‌ی مجامع علمی داخل و خارج از کشور است، وصیتنامه‌ی مزبور را کتابی «مجموع» شمرده^{۲۸} و سعید نفیسی هم در این عقیده با وی هم‌آوا شده است.^{۲۹} مجتبی مینوی آن را نوشته‌ی مرد ادیبی می‌داند که ۳۶۰ سال پس از خواجه می‌زیسته است. وی با نقل بخشی از مندرجات وصیتنامه می‌نویسد: «کلیّی مطالبی که در این عبارات آمده و به نظام الملک نسبت داده شده است یا باطل است و یا بی‌اساس و یا مجعول و یا مخالف تاریخ است».^{۳۰}

افسانه‌ی سه یار دبستانی نیز از منسوجات همان کارخانه‌ای است که وصیتنامه‌ی منسوب به خواجه را بافته است.^{۳۱} این افسانه، خواجه نظام‌الملک (۴۰۸-۴۸۵ق) را همشگردی حسن صَبّاح قلمداد می‌کند، در حالی که خواجه هنگام ترور، ۷۷ سال سن داشته و با وجود این، حسن صَبّاح در

۲۸. چهار مقاله، عروضی سمرقندی، به سعی و اهتمام و تصحیح علامه قزوینی (ج ۲، انتشارات اشرفی، تهران، بی‌تا) ص ۲۱۶.
 ۲۹. در پیرامون تاریخ بی‌هی، شامل مجموعه‌ی اسناد و تاریخ غزنویان و آثار گمشده ابوالفضل بی‌هی، سعید نفیسی (کتابفروشی فروغی، بی‌تا، تاریخ مقدمه: ۱۰ دی ۱۳۴۲ش) ۶۲۲-۶۲۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی (ج ۲، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۶۳ش) ۶۶/۱.

۳۰. باطنیه‌ی اسماعلیه، مجتبی مینوی، مندرج در: نشریه‌ی دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد، ش ۳، تابستان ۱۳۵۱، صص ۲۳-۲۵.

۳۱. مینوی در مآخذ پیشگفته (ص ۱۴) داستان مزبور را بی‌اساس و غیر قابل قبول می‌شمارد و محیط طباطبایی و برنارد لوئیس نیز داستان «سه یار دبستانی» را که خواجه رشید الدین فضل الله در کتاب جامع التواریخ (بخش مربوط به اسماعیلیان) نقل کرده است، مورد تحقیق و بررسی قرار داده و یادآور شده‌اند که با توجه به تاریخ تولد سه یار دبستانی (خواجه نظام الملک، عمر خیام و حسن صَبّاح) و محل تحصیل آنان، چنان که از گزارشهای تاریخی بر می‌آید، همدرس بودن آنان ناممکن می‌نماید. ر.ک: سه یار دبستانی، برهالالدین ماگفال، ترجمه‌ی عبدالله وزیری و اسدالله طاهری، مقدمه‌ی محیط طباطبایی (انتشارات فروغی، تهران، بی‌تا) قسمت مقدمه؛ فداییان اسماعیلی، برنارد لوئیس، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۱) ص ۵۷ به بعد و ص ۲۱۷ به بعد.

سید جواد طباطبایی، با اشاره به نکته‌ی فوق می‌افزاید: «حتی اگر داستان همدرس بودن نظام الملک با عمر خیام و حسن صَبّاح درست بوده باشد، که با توجه به تاریخ تولد آن سه تن بسیار بعید می‌نماید، دیدارهای بعدی آنان، به گزارشی که در جامع التواریخ آمده است، سخت بعید می‌نماید و در هیچ نوشته‌ی دیگری نیز قرینه‌ای بر آن نمی‌توان یافت» (خواجه نظام الملک، سید جواد طباطبایی، طرح نو، تهران ۱۳۷۵ش، ص ۱۸).

سال ۵۱۸ ق یعنی ۳۳ سال پس از قتل خواجه درگذشته و با فرض صحت افسانه‌ی یاد شده، حدود ۱۱۰ سال عمر کرده است که باور کردن این امر (همچون اجزای دیگر افسانه نظیر تحصیل خواجه نظام‌الملک در ری و...) بسیار دشوار است. به رغم این افسانه که زمان تولد حسن صباح را دهها سال به عقب می‌کشد، انوشیروان بن خالد کاشانی گواهی کاملاً مغایری می‌دهد. وی که حدود نیم قرن پس از تولد خواجه به دنیا آمده، سالها با خواجه مأنوس بوده و ۴۷ سال پس از قتل وی نیز در قید حیات بوده، تصریح می‌کند که با حسن صباح در دوران دبستان همشاگرد بوده است.^{۳۲} بنابراین، پیشوای اسماعیلیان آلموت اصولاً پس از طی دوران جوانی خواجه، پای در قنடைق نهاده است!

در همین راستا، از اوایل قرن هفتم به بعد (یعنی بیش از یک قرن پس از مرگ خواجه) تدریجاً کتابی موسوم به سیر الملوك به خواجه نظام‌الملک نسبت داده شده که در قرن اخیر شهرتی فراوان یافته و با عنوان سیاستنامه یا همان سیر الملوك چاپهای متعدد خورده است و عمر قدیمی‌ترین نسخه‌ی خطی موجود آن نیز از اواخر قرن هفتم پیشتر نمی‌رود. موضوع این کتاب - که بالغ بر ۵۰ فصل می‌باشد - بیان آداب و رسوم کشورداری و نحوه‌ی اداره‌ی مطلوب کشور است که در قالب پند و اندرز، ذکر آیات و احادیث و سخنان مشاهیر، و نقل یک سری حکایات کوتاه و بلند تاریخی، به پادشاه وقت عرضه شده و «ترتیب و قاعده‌ی درگاه و بارگاه و دیوان و مجلس و میدان و احوال و معاملات و احوال لشکر و رعیت» را به سلطان می‌آموزد. چنانچه این کتاب، حاصل فکر و قلم خواجه باشد، بایستی به فهرست خصال و امتیازات وی «نظریه پردازی سیاسی - اجتماعی» را نیز افزود.

مع الأسف، در اینجا نیز میان مندرجات و آموزه‌های سیاستنامه (عمدتاً در نیمه‌ی دوم آن یعنی فصلهای پایانی کتاب) با منش و روش معهود خواجه در تاریخ، جای‌جای تضادهای بعضاً فاحشی به چشم می‌خورد که انتساب آن فصول را به خواجه، در چشم نکته سنجان سخت مشکوک می‌سازد.

به ویژه دلایل و قرائن بسیاری وجود دارد که انتساب مندرجات «ضد شیعی» سیاستنامه (خصوصاً در نیمه‌ی دوم آن کتاب) به خواجه نظام‌الملک را شدیداً مخدوش می‌نمایاند و نشان می‌دهد این بخش از کتاب - که حاوی خصومتی «کور و بیمارگونه» با شیعیان است - به قلم فرد یا افراد دیگری غیر از سیاستمدار طوس نگارش یافته و سالها پس از قتل وی در خلال سیاستنامه گنجانده شده یا به آن الصاق شده است. به این اعتبار، بایستی کتاب سیاستنامه (سیر الملوك) را نیز شامل تحریفات دردناک و عبرت‌انگیزی دانست که دست «غرض و تعصب» به انگیزه‌ی ستیز با مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در قرون میانه‌ی اسلامی در کتب گوناگون تاریخ، سیره، حدیث، تفسیر و غیره وارد ساخته است و استاد

بقیه در صفحه‌ی ۲۹